

واکاوی سیاست‌های پادشاهی هخامنشی در شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی

علی‌اصغر میرزایی*

E-mail: amirzaiy@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۵

چکیده

نوشتار حاضر به واکاوی سیاست‌های شاهان هخامنشی در فرایند شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی در این دوران می‌پردازد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که هویت ایرانی در برنامه‌های سیاسی، دینی و فرهنگی پادشاهی هخامنشی چه جایگاهی داشته است؟ این پژوهش با رویکرد تاریخی، سیاسی و جامعه‌شناسی و براساس روش پژوهش توصیفی - تحلیلی نوشته شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ایرانیان مادی و پارسی پس از چیره ساختن عنصر ایرانی بر فلات ایران، هویت ایرانی را در دنیای باستان معرفی و تثبیت کردند. داریوش با بهره‌برداری از فرصت شورش‌های دودمانی پس از مرگ کمبوجیه، کوشید با در پیش گرفتن سه رویکرد هویت‌بخش فرهنگی (زبان آریایی)، سیاسی - جغرافیایی (هسته مرکزی سرزمین‌های ایرانی) و دینی (قرار دادن اهورامزدا در مقام خدای آریاییان)، هم میان ایرانی‌ها همبستگی ایجاد کند و هم پیوند آنها با امپراتوری هخامنشی را به منزله‌ی پادشاهی ایرانیان استوارتر سازد. این رویکردها، در ابعاد تاریخی، سیاسی، جغرافیایی، دینی و فرهنگی، به هویت ایرانی تداوم و پویایی بخشید و زمینه ساز مفهوم ایران در معنای سیاسی در دوران ساسانی شد.

کلید واژه‌ها: هویت ایرانی، داریوش، هخامنشی، سرزمین، زبان و تبار آریایی.

مقدمه

ورود ایرانیان مادی و پارسی در هزاره نخست پ.م به فلات ایران، سرآغاز بروز تحولات عمده‌ای در جهان باستان بود. جهان باستان، جهان گروه‌بندی‌های محلی، دولت - شهرها، پادشاهی‌ها و امپراتوری‌ها بود.

خودآگاهی سیاسی و اجتماعی ایرانیان نسبت به هویت‌شان و تأثیرگذاری در منطقه، آنها را در زمره نخستین مللی قرار داده که با تولید و پردازش الگوی نوینی از اندیشه و قدرت سیاسی در دنیای باستان، نمونه کامل پادشاهی را در تقسیم‌بندی انواع حکومت‌ها، رقم زدند. (افلاتون ۱۳۸۰: ۱۹۸۹) یونانیان بسیار کنجکاو بودند تا رمز و راز کیستی ایرانیان و کامیابی‌شان را دریابند. اما موضوع مهم‌تر، بررسی سیاست‌های ایرانیان مادی و پارسی در شیوه‌های اعلان موجودیت هویت ایرانی، شکل‌گیری، شناسایی و تثبیت آن در دوران باستان است. بررسی ورود و استقرار ایرانیان در منطقه و تصور خود ایرانیان درباره‌ی هویت تاریخی، سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی‌شان، در روزگار باستان، می‌تواند گام نخست در تحلیل شیوه‌های آنها برای شناساندن هویت ایرانی باشد.

پیشینه پژوهش

خوشبختانه در چند دهه اخیر، پژوهش پیرامون هویت ایرانی و به تبع آن هویت ملی، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران حوزه‌های علوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است. مبانی، عناصر و منابع شکل‌گیری هویت ایرانی و هویت ملی در طول تاریخ، بخش قابل توجهی از این پژوهش‌ها را تشکیل می‌دهند که می‌توان به مبانی هویت ایرانی نوشته غدیر نصری اشاره نمود. با وجود این، شمار پژوهش‌هایی که به مبانی شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی در دوران آغازین تشکیل حکومت‌های ایرانی بپردازند، اندک هستند. در این زمینه می‌توان به مقاله «هویت ایرانی در دوران باستان» نوشته ریچارد فرای اشاره نمود که تمرکز عمده‌اش بر شکل‌گیری مفهوم ایران در دوران ساسانی است و کمتر به دوران پیش از ساسانی پرداخته است. بهترین پژوهش‌ها در این زمینه به گِراردو نیولی، ایران‌شناس ایتالیایی، تعلق دارد که در دو اثر پژوهشی خود، کتاب آرمان ایران و مقاله هویت ایرانی در دانشنامه ایرانیکا، به‌ویژه، به شکل‌گیری موضوع هویت ایرانی در دوران باستان پرداخته است. از آنجا که او همانند فرای و دیگر محققان، معتقد است که مفهوم ایران و هویت ایرانی، به معنای واقعی، در دوران ساسانی شکل گرفت و تثبیت گردید، کمتر بر آن بوده تا به سیاست‌های هویت‌بخش، شکل‌گیری و

تثبیت هویت ایرانی دو دوران ماد، هخامنشی و اشکانی پردازد. در آثار دیگری همچون ایران در شرق باستان نوشته ارنست هرتسفلد، ایران باستان از یوزف ویسهوفر، تاریخ ماد دیاکونوف و امپراتوری هخامنشی پیر بریان نیز به صورت جسسته و گریخته درباره سیاست شاهان هخامنشی در شکل‌گیری هویت ایرانی نکاتی مطرح شده است.

پرسش پژوهش

پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که در پادشاهی هخامنشی، هویت ایرانی چه جایگاهی داشت و شاهان هخامنشی چه سازوکاری را برای شکل‌گیری و تثبیت آن در پیش گرفتند؟ این پرسش نیز مطرح است که ایرانیان عصر هخامنشی چه تصور و دیدگاهی درباره‌ی هویت تاریخی، سیاسی و فرهنگی خود داشتند؟

مباحث نظری پژوهش

مطالعه پیرامون هویت ایرانی و هویت ملی، موضوع پیچیده‌ای است که مباحث فراوانی را برانگیخته و به مرکز مباحث سیاسی و فرهنگی دو سده گذشته تبدیل شده است. پژوهش در هویت ایرانی، در گرو تحلیل ابعاد تاریخی، سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی آن در تاریخ فرهنگی ایران است. اگر هویت به مثابه امری در حال شدن، پویا، سیال و تکامل‌یابنده تصور شود که نوعی آگاهی و درک از «خود» است که از رهگذر تاسیس «دیگری» حاصل می‌شود (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۲۳)، آنگاه هویت تابعی از مکان و زمان است که بر تداوم استوار است و تداوم هم در چهارچوب زمان معنا می‌یابد. (بهزادفر، ۱۳۹۰: ۲۹) هویت، امری طبیعی و ذاتی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه در حال ساخته شدن است. هویت‌ها همواره تولید و باز تولید می‌شوند. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۸؛ جنکینز، ۱۳۸۱: ۷) بنابراین هویت، فرایندی پویا و و پایدار است که ریشه در جامعه، سرزمین، تاریخ، فرهنگ و میراث سیاسی هر ملت دارد.

یکی از ابعاد هویت هر ملتی، سرزمینی است که در آن سکونت دارند. سرزمین، اصلی‌ترین مؤلفه جغرافیایی هویت است و انسان بدون آن در ابراز هویت خود ناکام می‌ماند. (محرابی، ۱۳۸۵: ۲۱) سرزمین نه تنها بستر شکل‌گیری دیگر مؤلفه‌های حکومت و تداوم آن است، بلکه ملموس‌ترین شاخص هویت به شمار می‌رود. سرزمین بستر و ظرفی است که همه‌ی نمادها و شاخصه‌های هویت را در خود جای می‌دهد. (نصری، ۱۳۸۷: ۱۲۵) به باور مویر، رابطه‌ی انسان با سرزمین، یک رابطه‌ی دو جانبه است و مردم

نه تنها احساس می‌کنند صاحب سرزمین هستند، بلکه احساس می‌کنند آنها نیز به آن سرزمین تعلق دارند. (مویر، ۱۳۷۹: ۲۰) سرزمین، تعریف کننده و رسمیت بخشنده به هویت است و به‌عنوان قالب و چارچوب نقش‌ها و کارکردها، از مضامین اثرگذار در بحث هویت است. مفاهیمی چون میهن‌پرستی، کشور، میهن و به‌طور کلی زمین/سرزمین، به بسیاری از خاطرات و تجربه‌ها شکل بخشیده‌اند؛ به طوری که تصور خاطرات بدون بافت فضایی - زمینی آن بسیار دشوار و بعضاً محال است. (یگر، ۲۰۰۴: ۴۲)

سرزمین، بستر پرورش دهنده‌ی ذهنیت‌ها، خاطرات، برداشت‌ها و حتی معماری است و بسیاری از ویژگی‌ها و شاخصه‌های هویتی مانند زبان، شرایط اقتصادی، فرهنگی و حتی باورها و سنن آدمی را شکل می‌دهد و تعامل پویا و سازنده‌ای بین سرزمین و هویت برقرار است. (کوزگروو، جکسون، ۲۰۰۴: ۳۳) سرزمین و پدیده‌های طبیعی، به انسان امکان می‌دهند که با کمک نگرش‌ها و ارزش‌های خود به بهره‌برداری از آنها اقدام کند و به فعالیت‌ها و رفتارهای خود شکل دهد. (کاوایانی‌راد، ۱۳۸۴: ۹۰)

روش پژوهش

پژوهش حاضر با هدف واکاوی سیاست‌های پادشاهی هخامنشی در شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی به روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مطالعه کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

هویت ایرانی در چشم‌انداز مادی و پارسی

کوچ چند مرحله‌ای آریایی‌ها به فلات ایران با ورود مادها، پارس‌ها و پارت‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پ.م به پایان رسید و زمانی که شاهان آشوری، به ایرانیان مادی و پارسی در سده‌ی نهم پ.م، برخوردند، فلات ایران محل استقرار اقوام گوناگون مانایی، لولوبی، گوتی، کاسی، ایلامی، کادوسی، گیل و آمارد بود. (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۲۱۰، ۱۰۰؛ فرای، ۱۳۸۵: ۹۸ و ۱۰۰؛ زادوک، ۲۰۰۵: ۱۱۳؛ مایروپ، ۲۰۰۵: ۴۰۸) ویژگی‌های بارز رویدادهای آغازین استقرار مادها و پارس‌ها عبارت بود از تاخت و تازهای فراوان آشوریان به ایران غربی، جابجایی گسترده و کوچ ساکنان مناطق گوناگون، شرکت در شورش‌های گسترده علیه آشور، شکل‌گیری اتحادیه‌های موقت با ساختار قبیله‌ای و عدم برخورداری اقوام بومی از سازمان سیاسی پادشاهی. (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۱۶۵) بیشتر این واحدهای مستقل و فاقد سازماندهی، با وابستگی به سرزمین آشور، اورارتو یا حتی

مانا و پرداخت و خراج و هدایا، قادر به تشکیل یک حکومت سازمان یافته نبودند. (کورت، ۱۳۷۸: ۲۹)

این ایرانیان مادی و پارسی بودند که با شرکت در شورش‌های گسترده منطقه علیه آشور، اوضاع منطقه را دگرگون کردند و به زودی به عنصر پایدار و چیره منطقه تبدیل شدند. (دیاکونوف، ۱۳۸۶: ۱۲۵) لشکرکشی‌های گسترده‌ی شاهان آشور از سده نهم تا هفتم پ.م، سرکوب گسترده‌ی ایرانیان، چیرگی بر ۲۷ تا ۵۰ سرکرده، پراکندگی و نایکپارچگی ایرانیان را به دنبال داشت. (کامرون، ۱۳۸۱: ۱۰۹؛ براون، ۱۹۸۸: ۷۶) اما از آغاز سده‌ی ۷ پ.م، سرکردگی و رهبری ایرانیان در شورش‌ها، به عنصر پایدار در تحولات منطقه تبدیل شده بود. (بریان، ۱۳۸۱: ۴۲؛ کایلر، ۱۹۸۸: ۱۸؛ دلانوی، ۲۰۱۱: ۸۰۳؛ هلم، ۱۹۸۱: ۸۷) این سرکردگی، سرانجام به خارج ساختن ایرانیان از زندگی قبیله‌ای، شکل‌گیری پادشاهی و اندیشه سیاسی ایرانی در زمان هخامنشیان انجامید. (دیاکونوف، ۱۹۹۳: ۴۷) او با سازماندهی نیروهای چریکی قبایل، سپاهی کارآمد پدید آورد که سرانجام توانست با همکاری پادشاه بابل، نبولسر (۶۲۶-۶۰۵ پ.م)، آشور را در سال ۶۱۲ پ.م براندازد. (هرودوت، ۱۳۶۸: ۴۶؛ رو، ۱۳۶۹: ۳۵۸؛ بریان، ۱۳۸۱: ۳۵)

در سنگ‌نوشته‌های سارگون دوم، از مردمانی با نام «اریبی» یاد شده است. (نیولی، ۱۳۸۷: ۳۵) دیاکونوف «اریبی‌های» نامبرده را کسی جز ایرانیان واقع در شرق آشور نمی‌داند. به باور وی، اینان همان آریزانت‌های هرودوت هستند که به زبان ایرانی سخن می‌گفتند. (دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۱۴۳ و ۲۰۷) از سوی دیگر وجود این نام و نام‌های ایرانی «پارتاکن‌ها»، «استروخان‌ها» را باید نخستین گزارش‌های رسمی درباره اعلام موجودیت و هویت ایرانیان در منطقه و چیرگی بر مناطق غربی ایران بر شمرد. (هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱) تشکیل پادشاهی ماد و برانداختن یوغ آشور، به معنای چیرگی عنصر ایرانی، فرهنگ، زبان و قدرت سیاسی آریاییان بر منطقه بود.

این گزارش هرودوت که «مادها در زمان‌های باستان، با نام اریه خوانده می‌شدند» و نام قبیله مادی آریزانتی‌ها که کاملاً ریشه آریایی دارد (هرودوت، ۱۳۶۸: ۶۱، ۳۷۵؛ دیاکونوف، ۱۳۷۷: ۱۴۲) از نظر سیاسی و جامعه‌شناسی در بازشناسی تبار آریایی مادها راهگشاست. از نظر سیاسی، ظاهراً منظور هرودوت از این‌که مادها زمانی آریایی خوانده می‌شدند این است که او در اینجا کلیت پادشاهی ماد و همه مردم مادی را با عناصر ایرانیان، آریایی می‌خواند، نه این‌که تنها قبیله آریزانت‌ها را آریایی بداند. هرودوت قائل به تفکیک هویتی آریایی و غیرآریایی میان قبایل ماد نیست و از همان

منظری به آریایی بودن مادها می‌نگرد که به ترکیب سپاهیان ایرانی هوشتره می‌نگرد. روشن است که وقتی هرودوت - به روایت خودِ مادی‌ها - از آریایی بودن مادها سخن می‌گوید این احتمالاً بیانگر این نکته است که هویت آریایی آنها بر هویت مادیشان تقدم داشته است. از نظر جامعه‌شناختی نیز گزارش هرودوت نشان می‌دهد که باور مادها به آریایی بودن و آریایی نامیدن، انتساب نوعی هویت به افرادی است که از تشکیل گروه متبوع خود، براساس فرهنگ گذشته و طرح مشترک برای آینده و وابستگی به یک سرزمین آگاهند. این فرهنگ گذشته، همان فرهنگ ایرانی بود که آریاییان اوستایی آن را نگه داشته بودند. (نیولی، ۲۰۰۶: ۵۰۴)

پارسیان و هویت ایرانی

دست‌آورد آریایی‌های مادی در چیره ساختن عنصر ایرانی بر منطقه، رهبری شورش علیه آشور و گسترش مرزهای قلمرو ایرانی، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری بستر هویت ایرانی و بنیادهای آن داشت. مادها با تشکیل پادشاهی ماد، شناسانده‌ی هویت ایرانی به مردمان خاورمیانه بودند، اما این شاهان هخامنشی و پارسیان بودند که در جان و کالبد هویت ایرانی روحی تازه دمیدند و آن را به عنصری پایدار در دنیای باستان تبدیل کردند. قلمرو هخامنشیان گستردگی بیشتری نسبت به پادشاهی مادها داشت و مناطق بیشتری را در بر می‌گرفت. از این‌رو شگفتی ندارد که ایرانیان پارسی برای گرد هم آوردن مردمان ایرانی و ایجاد همبستگی میان بخش‌های ایرانی امپراتوری، رویکرد آریایی محوری و تأکید بر هویت تبار آریایی را در پیش گرفتند و بنیادهای شکل‌گیری مفهوم و آرمان ایران را بنا نهادند.

زمانی هرتسفلد باور داشت که نام ایران از اصطلاح «آریانام خَشْتَرَم āryānām khshathram» (پادشاهی ایرانیان) هخامنشی گرفته شده و خود این اصطلاح نیز ریشه در نام اوستایی «آریه - شَیَنَم ārya-shayanam» (خاستگاه و سرزمین ایرانیان) دارد. (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۱۹۹) نیولی با بررسی عناوین سیاسی و جغرافیایی ایرانی مانند «شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه این زمین بزرگ و پهناور، شاه کشورها، شاه سرزمین‌های بسیار، شاه سرزمین‌های دارای همه گونه مردم» (ارفعی، ۱۳۸۹: ۴۶ و ۴۹؛ داندامایف، ۱۳۸۱: ۸۰؛ بریان، ۱۳۸۱: ۶۷)، به این نتیجه رسید که این عناوین نمی‌توانند عنصر رسمی برای بازسازی نامی برای شاهنشاهی هخامنشی که معرف سیمای جغرافیایی و قومی آن باشند، به دست دهند. او با عنوان ادعایی هرتسفلد نیز همداستان نیست و معتقد است

که واژه «اریانام خشثره» در سنگ‌نوشته‌ها نیامده و تنها از واژه «خشایشی» پارس (xšāyaθiya pārsa) بهره برده شده، بنابراین نمی‌توان ادعای پادشاهی آریایی‌ها را برای هخامنشیان تأیید کرد. (نیولی، ۲۰۰۶: ۵۰۴) از دید او، باور به وجود یک پادشاهی با نام «اریه» (arya)، میان سده‌های ششم تا چهارم پ.م، به معنای گذاشتن نقطه‌ی پایانی بر روند تاریخی بسیار پیچیده سده‌های پیشین است. او فرضیه برتری «اریه» بر همه‌ی فلات ایران و برگرفته شدن این نام را از نام رسمی‌ای که شاهنشاهی هخامنشی به سرزمین‌های زیر فرمانش داده بود، باور ندارد. (نیولی، ۱۳۸۷: ۳۲)

«اریه» عنوانی است که داریوش و خشایارشا سه بار در سنگ‌نوشته‌هایشان به کار بردند. نخست به‌عنوان زبان روایتِ پارسی باستان سنگ‌نوشته بیستون داریوش (DB¹، ۴، ۸۹)، دوم به‌عنوان تبار داریوش در سنگ‌نوشته نقش رستم و شوش (Dna²، ۱۴؛ Dse³، ۱۳؛ XP، ۱۳) و سوم برای شناساندن اهورامزدا به‌عنوان خدای ایرانیان در روایت ایلامی بیستون (DB، ۷۷، ۷۹). در سنگ‌نوشته بیستون، داریوش می‌گوید که «این است نوشته‌ای که من بر ساختم علاوه بر این به زبان آریایی بود و روی الواح گلین و روی چرم نبشت شده بود». (کنت، DB، ۴، ۸۹) از این نوشته داریوش بر می‌آید که او نسخه‌های دیگری به زبان «اریه» داشته است. در مورد دوم، داریوش تبار خود را چنین معرفی می‌کند: «پسر ویشتاسپ، هخامنشی، پارسی، پسر یک پارسی، یک آریایی، از تخمه آریایی» (DNa، ۱۲). در مورد سوم، در متن ایلامی اهورامزدا چنین معرفی می‌شود: «خدای آریایی‌ها». (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۰) پیش از بررسی این سه گواهی، لازم است به واکاوی شرایط و زمینه‌هایی پردازیم که باعث شدند داریوش از سه عنصر هویت‌بخش زبان آریایی، تبار آریایی و اهورامزدا آریایی سخن به میان آورد.

هویت ایرانی در دوران پادشاهی داریوش

داریوش وارث امپراتوری بزرگ کوروش و کمبوجیه بود. کشورگشایی‌های کوروش و کمبوجیه، عنصر ایرانی را بر همه مردم و پادشاهی‌های پیشین چیره گردانید، اما مرگ کمبوجیه، پادشاهی هخامنشی را با شورش قبایل زیردست روبرو ساخت و تنش‌های آشکار میان پادشاهی و همه قبایلی که موجودیت سیاسی خود را با تبدیل شدن به جزئی از پادشاهی هخامنشی، از دست داده بودند، رقم زد. مرگ کمبوجیه و شورش‌های پیامد آن، نقطه‌ی عطفی در تاریخ امپراتوری هخامنشی و هویت ایرانی بود. در مدت کوتاه یکسال، پادشاهی هخامنشی دو شاه خود را از دست داد و داریوش نیز

در شرایطی بحرانی و تنش بار که با بروز شورش‌ها در سرتاسر امپراتوری همراه بود، به پادشاهی رسید. این شورش‌ها که موجودیت سیاسی امپراتوری را هدف گرفته بودند، در سه جبهه‌ی اصلی پارس و ماد، فلات ایران و آسیای مرکزی، و ایلام و بابل پدید آمدند و شمار زیادی از اقوام و سرزمین‌های زیردست را برای اعلام استقلال یا تجدید پادشاهی آماده کردند. (DBI, II, III⁴؛ بریان، ۱۳۸۱: ۱۷۵) در واقع درست پس از سرکوب شورش‌ها بود که داریوش برای شناساندن هویت ایرانی و جهت‌دهی به آن، به طور رسمی سه بار از واژه «اریه» بهره برد. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۳)

این‌که شورش‌ها از چه ماهیتی و مختصاتی برخوردار بودند و چگونه توانستند به داریوش در بازآفرینی هویت ایرانی در چارچوبی حکومتی و رسمی کمک کنند، مسأله‌ای است که نیاز به بررسی دارد. در سنگ‌نوشته بیستون، تأکید بر هویت دودمانی، ویژگی تردیدناپذیر شورشیان و شورش‌ها است. سرکردگان شورشی به دنبال ارائه‌ی تصویری از هویت دودمانی خود برای برانگیختن مردمان به نفع قدرت خود در برابر امپراتوری هخامنشی بودند. در واقع، شورش‌ها درحالی‌که نشانگر تسخیر شریان‌های حیاتی امپراتوری در مناطق حساس و راهبردی بودند، از جنبه سیاسی تأکید بر هویت تباری و دودمانی نیز برخوردار بودند؛ زیرا این شورش‌ها به خواست رهبران متعدد، صورت دودمانی به خود گرفتند و سرکردگان آنها، عنوان شاه بر خود می‌نهادند و خود را به شاهانی نسبت می‌دادند که به آنها اجازه می‌داد خود را به سلسله‌ای پیوند دهند که کوروش آنها را از میان برداشته بود و در این کار، هدف، تحت تأثیر قرار دادن اذهان مردم دودمان‌های برافتاده بود. این به معنای بهره‌گیری از مضمون استمرار دودمانی بود و منطق سیاسی بسیار روشنی را دنبال می‌کرد و آن از سر گرفتن جریان تاریخ محلی و خاتمه دادن به چیرگی هخامنشی بود. (بریان، ۱۳۸۱: ۱۸۲)

از آنجا که هویت معمولاً در شرایط بحرانی، اضطراب محیطی، جنگ و به گونه‌ای سرشار از احساسات بروز می‌کند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۴؛ گبیرنا، ۱۳۷۸: ۱۴) و بحران هویت در مقابل خطرات و تهدیدات شکل می‌گیرد؛ احساس خطر از باب حذف شدن یا مغلوب شدن، سبب تشدید بروز هویت‌های سنتی می‌شود و این احساس در آنها پدید می‌آید که در معرض محو شدن قرار دارند. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۸۴) این تهدید و خطر حذف شدن در این برهه از تاریخ امپراتوری هخامنشی به خوبی قابل مشاهده است. براساس سنگ‌نوشته‌های داریوش، در همین کارزار سرکوب شورش‌ها و بازآفرینی نیروی امپراتوری بود که ایدئولوژی شاهنشاهی هخامنشی در سایه قدرت

داریوش، به طور عملی و نظری تحقق یافت. با در نظر گرفتن کلیت ایدئولوژی شاهانه هخامنشی، لازم است اذعان کنیم که شکل‌گیری هویت ایرانی به مفهوم سیاسی و نژادی آن، بخشی از برنامه سیاسی بود که با تأکید بر عناصر و مؤلفه‌های هویت‌های تباری - دودمانی ایرانی، برتری پارسی - ایرانی را در تقابل با مدعیان شورشی به نمایش می‌گذاشت. هم شورشیان و هم داریوش، پافشاری آشکاری بر دودمانشان داشتند و پدیده‌ی غیریت دیگران را نمایان می‌ساختند.

بروز شورش‌ها و ویژگی‌های دودمانی آنها در سرزمین‌های ایرانی و انیرانی، به داریوش آموخت که بنیان پادشاهی هخامنشی چنان‌که باید و شاید استوار و پایدار نیست و چه بسا شماری از پارسیان و مادها نیز، دلبستگی لازم به نظام سیاسی موجود را ندارند. گویا داریوش می‌دانست که دیگر قبایل ایرانی، همانند او ایرانی هستند و اگرچه با لهجه‌های متفاوت سخن می‌گویند، اما ریشه‌های فرهنگی و مذهبی مشترکی با او دارند. (فرای، ۱۳۷۳: ۲۵) بر همین اساس، شاید داریوش احساس می‌کرد که هم پادشاهی هخامنشی و هم مردمان ایرانی، نیازمند وجود یک یا چند عنصر هویت‌بخش هستند که هم آنها را از دیگران متمایز سازد و هم این‌که به برتری آنها در برابر دیگران صورتی رسمی بخشد. در واقع، داریوش راوی عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی و راوی طرح هویت ایرانی است. او با ادراک خود از این عناصر، ایرانی و انیرانی را مخاطب قرار می‌دهد. هویتی که هرچند زمینه‌های آن از هنگام ورود ایرانیان آغاز شده بود، اما ارزش سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی آن برای ایرانیان از زمان داریوش روبه افزایش گذاشت.

هخامنشیان و رویکردهای فرهنگی به هویت ایرانی

سنگ‌نوشته داریوش به ما می‌گوید که او در بازآفرینی هویت ایرانی به طور رسمی سه رویکرد را در پیش گرفت. نخست، ابداع خط آریایی / پارسی باستان بود که پیوند تنگاتنگی با اهداف سیاسی، فرهنگی و هویتی داشت. از آنجا که زبان به‌عنوان محصول اجتماعی، ابزار ارتباط به شمار می‌رود و خود بخشی از متن روابط اجتماعی محسوب می‌شود، بنابراین در تولید و بازتولید فرهنگ و هویت، نقش ویژه‌ای را برعهده دارد. زبان یک ملت، نظام معنایی آن ملت و ابزاری مهم برای حفظ، شکل‌گیری و انتقال فرهنگ است. زبان وسیله‌ی اندیشیدن، جهان‌بینی، کنش اجتماعی، هویت اجتماعی و مناسبات خرد و کلان با یکدیگر و با جهان پیرامون و با زبان‌های گذشته، حال و آینده است. (همتی، ۱۳۷۸: ۱۰۹)

درواقع در کلیت پادشاهی هخامنشی و برنامه‌ای که داریوش برای آن طراحی کرد، زبان آریایی، آن نظام معنایی محسوب می‌شد که مقرر بود فرهنگ و میراث آریاییان را نگهداری کند و انتقال دهد و هویت سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی ایرانیان را در میان آنها به بالندگی برساند. از این رو، به بار نشستن برنامه‌های داریوش، بدون اعلان رسمی آنها به زبانی شاهانه که ریشه در زبان‌های آریایی داشته باشد، امکانپذیر نبود. داریوش به خوبی دریافته بود که امپراتوری هخامنشی نیاز به زبان و خطی دارد که برآمده از بنیان و ماهیت خود امپراتوری باشد. (کخ، ۱۳۷۹: ۲۳) از دید داریوش، زبان و خط آریایی باید در بر گیرنده‌ی مؤلفه‌ها و عناصری باشد که نماد امپراتوری و شاخص تمایز هویت ایرانیان از زبان‌ها و مردمان دیگری چون بابلیان، ایلامیان، آرامیان و دیگران باشد.

درواقع، از آنجا که زبان تنها وسیله و کلید مبادله گفتار، پندار و اندیشه‌ها نیست، بلکه وسیله و ملاک تمایز یک فرد، گروه یا ملتی از ملت‌های دیگر است (نصری، ۱۳۸۷: ۶۵)، می‌توان گفت زبان و خط آریایی مورد نظر داریوش، نه تنها نماد امپراتوری هخامنشیان بلکه وجه بارز حضور ایرانیان در روشنایی تاریخ بود. برای نخستین بار بود که ایرانیان با زبان و خط نوشتاری ویژه خودشان، در دنیای قدرت، هویت، فرهنگ و تمدن، اظهار وجود می‌کردند. زبان و خط آریایی، برای شاهان هخامنشی و ایرانیان، زبان قدرت، گسترش فرهنگ و روح ایرانی و مبادله‌ی اندیشه‌ها بود. پی بردن به این که زبان آریایی مورد اشاره داریوش، بازتاب دهنده‌ی چه شاخصه‌ها و ویژگی‌هایی از هویت ایرانی است، زمانی میسر است که همگام با داریوش، خط و زبان آریایی را پیوند دهنده‌ی ایرانیان با یکدیگر در نظر بگیریم و بر این باور باشیم که حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی زبان آریایی در نوشتن سنگ‌نوشته‌های شاهان، روایت اسطوره‌ها و ادبیات داستانی (سرگذشت شاهان، قهرمانان، سرودها و ترانه‌ها) و رسوخ باورهای دینی و اجتماعی ایرانی امکانپذیر بود.

گزارش‌های مورخان یونانی مانند گزنفون نشان می‌دهد که ایرانیان دلبستگی فراوانی به روایت سرگذشت قهرمانان، شاهان، داستان‌ها و اساطیر خویش داشتند. (گزنفون، ۱۳۸۳: ۶) این به این معنی است که بخشی از برونداد اندیشه سیاسی و اجتماعی امپراتوری هخامنشی، در زبان پارسی باستان/ آریایی مجال بروز یافته بود. زبان ایرانی برای شاهنشاهی هخامنشی و ایرانیان، نماد تشخیص و هویت بود. هم‌چنان که لوی استراوس می‌گوید «زبان نوشتاری هر دو نقش «ارتباطی» و «سلطه» را برعهده دارد» و از دید بارت نیز زبان یعنی قدرت. (به نقل از احمدی، ۱۳۹۰: ۲۲۳ و ۱۸۶) زبان پارسی/

آریایی باستان نیز تنها زمانی توانست به حیات خود ادامه دهد که در چارچوب قدرت و فرهنگ قرار گرفت و توسط شاهان هخامنشی به صورت نوشتاری جایگاهی در میان زبان‌های نوشتاری دیگر یافت. ابداع خط پارسی باستان/ زبان آریایی در زمان داریوش، به نوعی اعلام موجودیت ایرانیان در شرق باستان و در میان ملت‌هایی بود که از سده‌ها پیش صاحب خط و نوشتار بودند.

در دومین رویکرد بازشناسی هویت ایرانی، داریوش پا را فراتر می‌گذارد و به وجوه و عناصری از هویت ایرانی می‌پردازد که هدف آن، ایجاد حس همبستگی و هماهنگی میان ایرانیان است. او آشکارا از آریایی و تخمه آریایی بودن سخن به میان می‌آورد و در سنگ‌نوشته نقش رستم، می‌گوید که «پسر ویشناسپ، هخامنشی، پارسی پسر پارسی، آریایی از تخمه آریایی است» (DNa, 8-15) این به این معنی است که یک هخامنشی، یک پارسی و هر پارسی ضرورتاً یک آریایی است. اما به باور نیولی چنین توالی وجود نداشته و پارسیان در سده ششم ترکیبی از آریاییان و غیر آریاییان بودند (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۱). این که نیولی از کجا دریافته که پارسیان سده ششم آمیخته با غیر آریاییان بودند، به این معنی نیست که لزوماً پارسیان دیگر آریایی نبودند. آمیختگی با غیر آریاییان امری طبیعی بود که درباره‌ی مادها نیز صدق می‌کرد. مادها نیز با بومیان و غیر آریاییان آمیختگی داشتند. اما آنچه مهم است این است که داریوش تبار خود را از خانواده آغاز می‌کند و به تیره و سرانجام به تبار آریایی می‌رساند. نیولی، با در نظر گرفتن «اریه چیره» داریوش و خدای آریاییان بودن اهورامزدا، می‌گوید که «اریه» برای هخامنشیان، اصطلاحی سنتی، فرهنگی و دینی بود که نشان دهنده‌ی و حافظ اصالت آن به‌شمار می‌رفت و یک عنوان اشرافی خاص که نشان دهنده‌ی تعلق شخصی به یک حلقه‌ی برتر فرهنگی و سیاسی بود و عامل دینی در این میان نقش اصلی را ایفا می‌کرد. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۵)

شرایط سیاسی که داریوش را به ابداع خط و زبان آریایی واداشت، درباره‌ی طرح تبار آریایی نیز صادق است. به سخن دیگر اندیشه آریایی بودن تنها در چارچوب اندیشه سیاسی و در پیوند با شورش‌های دودمانی مردمان زیردست، قابل فهم است. الزامات سیاسی هخامنشیان برای ایجاد یک قدرت سیاسی در تقابل و تعامل با هویت و قدرت پادشاهی‌های پیشین که بازماندگان آنها می‌کوشیدند، آنها را بار دیگر به شکل شورش‌های دودمانی، احیا کنند، برای هخامنشیان این امکان و توان را به وجود آورد تا برای کسب قدرت سیاسی و حفظ و توجیه آن، به تأکید بر هویت ایرانی - پارسی خویش در تقابل با هویت‌های دودمانی پادشاهی‌های پیشین بپردازند.

گزارشی از هرودوت و اودموس رودسی نیز ضمن تأیید گواهی داریوش، نشان می‌دهند این تنها داریوش نبوده که طی یک برنامه سیاسی و رسمی به دنبال آن بوده تا هویت ایرانی را در میان هویت‌های گوناگون امپراتوری مستقر سازد، بلکه دیگر ایرانیان از جمله مغان نیز خود را آریایی می‌دانستند. به گزارش هرودوت، پارس‌ها در نزد خود و همسایگان، «آرتایی» نامیده می‌شدند. (هرودوت، ۱۳۸۹: ۷۸۵) هم‌چنان‌که نیولی اشاره کرده «آرتایی» پارسی به مانند «آری» مادی است و هر دو گواهی استواری هستند بر وجود سنت کهن ایرانی بین مادها و پارس‌ها که می‌توانیم آن را «آریایی Aryan» بخوانیم و این خود یعنی پیوند میان شرق و غرب ایران. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۹ و ۱۰۹) اودموس رودسی، شاگرد ارسطو، در سده چهارم پ.م، از «مغان و همه‌ی مردم آریایی» (به نقل از کریستن سن، ۱۳۷۶: ۱۴۱؛ نیولی، ۲۰۰۶: ۵۰۴) نام برده که خود مهر تأییدی است بر آگاهی ایرانیان از هویت خود.

به هر حال هویت ایرانی هنوز دوران آغازین خود را سپری می‌کرد و بیش از هر چیز واحدهای اجتماعی قبیله و دودمان را دربرمی‌گرفت. چارچوب نظری ایدئولوژی جدید و منطق سیاسی آن، بر قائل شدن امتیازات منحصر به فرد برای دودمان هخامنشی، پارسی‌ها و تبار آریایی در تقابل با مردمانی استوار بود که طی شورش‌های پس از مرگ کمبوجیه کوشیده بودند، موقعیت و جایگاه دودمانی از دست پادشاهی‌های پیشین مادی، بابلی، ایلامی و غیره را دوباره بر پا سازند که این خود به معنای نادیده گرفتن هویت سیاسی پادشاهی هخامنشیان در قلمرو پادشاهی‌های پیشین بود. روشن است که از نظر سیاسی، هویت ایرانی، هویتی رسمی و از ناحیه قدرت بود از این حیث که برای نخستین بار در نظام سیاسی ایران، حاکمان سیاسی و اربابان قدرت احساس می‌کردند پایگاه اجتماعی دودمانی، قبیله‌ای و تباری آنها به معنای واقعی دستخوش خطر و تهدید است و از پایه‌های استواری در قلمرو سرزمینی که تصرف کردند، برخوردار نیست. به این ترتیب داریوش می‌کوشید با طرح اندیشه هویت ایرانی مردمان آریایی، گونه‌ای همانندی، تجانس و اشتراک در خواسته‌ها و اهداف مردمان ایرانی و پادشاهی هخامنشی ایجاد کند.

هخامنشیان و رویکرد دینی به هویت ایرانی

همزمان با اندیشه ابداع خط آریایی، داریوش، اندیشه آریایی بودن اهورامزدا را نیز در برنامه سیاسی خود مورد توجه قرار داد و به این ترتیب، بعد دینی را نیز در کنار دیگر ابعاد هویت ایرانی، برجسته ساخت. براساس سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، شاهان

هخامنشی خود را نماینده‌ی دستگاه اندیشه اخلاقی و سیاسی ایرانی - مزدایی می‌دانستند (DB, I-V). در متن ایلامی سنگ‌نوشته بیستون، داریوش با طرح این موضوع که «اهورامزدا خدای آریایی‌ها»ست، قصد روشن کردن این مطلب را دارد که او خدای آریایی‌هاست و بنابراین او را از «خدایان دیگر» متمایز می‌سازد. این «خدایان دیگر» به احتمال فراوان خدایان مردمان دیگری بودند که اصطلاح «اریه» درباره‌ی آنها مصداق نداشته‌است. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۳) داریوش آشکارا میان «اهورامزدا و خدایان دیگر» (DB IV, 61-63)، «اهورامزدا و همه‌ی خدایان» (Dpd. 13)⁵، «اهورامزدا با خدایان» (Dpd. 24) و «اهورامزدا بزرگترین خدایان» (Dsp. 1)⁶؛ (Dph. 2)⁷؛ (Dpd. 1) تمایز قائل می‌شود. روشن است که او در شناساندن اهورامزدا پا را از محدودیت‌های دودمانی - خاندانی فراتر می‌گذارد و اهورامزدا را با پرستندگان آریایی‌اش معرفی می‌کند نه پرستندگان پارسی. این امر از اهمیت به سزایی در درک آگاهی شاه هخامنشی برای ایجاد همبستگی با همه ایرانیان برخوردار است.

هخامنشیان و رویکردهای سیاسی - جغرافیایی به هویت ایرانی

تندگی سرزمین و هویت ایرانی از گذشته تا کنون، ایرانیان را در زمره‌ی نخستین مردمانی قرار داده که درباره سرزمینی که در آن سکونت داشتند، تصویری کلی هرچند مبهم داشتند. پیشینه‌ی پیوند هویت ایرانی با سرزمین، به «اریانم شیئنه» و «اریانم وئجه» اوستایی برمی‌گردد (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۱۰) و ایرانیان مادی و پارسی نیز با آگاهی از سرزمین‌های ایرانی اوستایی و اقتباس آن، نقش به سزایی در شکل‌گیری ایران و پویایی، پایداری و بالندگی آن داشتند. ایرانیان اوستایی درباره‌ی سرزمین‌های ایرانی تصور و مفهومی کلی داشتند و ایرانیان مادی و پارسی نیز با وجود این که نامی برای پادشاهی خود بر نگزیدند، اما نسبت به خویشاوندان شرقیشان، افق جغرافیایی گسترده‌تری درباره‌ی سرزمین‌های ایرانی داشتند و با چیرگی بر سرزمین‌های شرقی، عملاً زمینه‌های شکل‌گیری مفهوم ایران زمان ساسانی را فراهم کردند. مادها نیز همان تصویری را درباره‌ی سرزمین‌های ایرانی اریانم شیئنه و اریانم وئجه داشتند که برادران اوستایی خود داشتند. (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۱۰)

اما ایرانیان پارسی، با چیرگی بر قلمرو پادشاهی ماد و سرزمین‌های ایرانی، گام به مراتب مهم‌تری برای شکل‌گیری مفهوم سیاسی، دینی، فرهنگی و جغرافیایی ایران برداشتند. تصرف همه سرزمین‌های ایرانی‌نشین گام مهم و بزرگی بود که کوروش و

کمبروجیه در راستای تداوم سیاست برتری عنصر ایرانی برداشتند و با برخورداری از الگوی جهاننداری ایرانی، توانستند قلمروهای گوناگون را در یک مجموعه گسترده و سامان یافته در دهبوهای وابسته به مرکز شاهنشاهی، گرد هم بیاورند. برای نخستین بار سرزمین‌هایی که با هم کمترین مناسبات سیاسی، جغرافیایی، اداری و دیوانی داشتند، با نگهداشت سنت‌ها و الگوهای محلی خود، در یک قلمرو یکپارچه سیاسی قرار گرفتند. (فرای، ۱۳۷۳: ۲۵)

پادشاهی هخامنشی و هسته مرکزی سرزمین‌های ایرانی

پادشاهی هخامنشی به همان اندازه که از تنوع قبیله‌ای برخوردار بود از تنوع زبانی، نژادی، دینی و هویتی نیز برخوردار بود و پادشاهان نیز با بخش فراوانی از زیردستان خود از نظر هویتی، همسانی نداشتند. (DBI؛ هرودوت، ۱۳۶۸: ۵-۲۲۲ و ۳۸۲-۳۷۵) سیاهه‌ی استان‌های امپراتوری هخامنشی نشان می‌دهد شاهان هخامنشی در سازمان اداری، سیاسی و جغرافیایی‌شان، بیشتر بر کدام دسته‌بندی تأکید می‌کردند. نیولی درباره‌ی شکل‌گیری مفهوم ایران، بر این باور است که «اریه» معنای حقیقی سیاسی در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی نداشت و «خششره/ پادشاهی» (xšāça) و «خشایشی/ پادشاه» (xšāyaθya) «اریه» خوانده نمی‌شدند و این به این معناست که شاهنشاهی به پارس و در میان پارس، به‌ویژه به هخامنشیان تعلق داشت. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۶) این‌که داریوش در سنگ‌نوشته‌هایش بارها ادعا کرده که پادشاهی به خاندان هخامنشیان و پارسیان تعلق دارد و نشان از آگاهی پارس‌ها به دوران پر شکوه سرزمین پارس دارد، امری روشن و مبرهن است، اما هم‌چنان که خود نیولی می‌گوید دست‌کم از زمان داریوش ادعای آگاهی تعلق به «اریه» همگام با ملاحظاتی درباره‌ی سرزمین و یا مردم «ایرانی» شکل گرفت و این سنگ‌نوشته‌ها هستند که با به دست دادن سیاهه‌ای از شهربانی‌نشین‌ها، جغرافیایی از قلمرو سرزمین‌های ایرانی و انیرانی را به دست می‌دهند. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۶) در تأیید و تکمیل این سخن نیولی، باید اشاره کنیم که این هخامنشیان بودند که پایه و شالوده جغرافیای تاریخی ایران را بنا نهادند و در میان شاهان هخامنشی، داریوش نخستین کسی بود که کوشید با به دست دادن تصویری از قلمرو جغرافیایی و سرزمینی امپراتوری خود، نوعی دسته‌بندی از سرزمین‌های ایرانی در شکل دهی گسترده‌ی امپراتوری‌اش، به دست دهد. به سخن دیگر، اگر به شکل‌گیری گسترده‌ی جغرافیایی ایران در دو قلمرو تاریخی و اسطوره‌ای باور داشته باشیم، باید بگوییم که هخامنشیان، جغرافیای تاریخی ایران را بنیان نهادند.

برداشت هخامنشیان از قلمرو سرزمینی ایران، با سیاهه‌ی شهربانی‌نشین‌های بیستون با ۲۳ دهیو یا سرزمین آغاز می‌شود که در ترکیب شاه‌کشورها «خشایثیه دهیونام» بازتاب یافته‌است (DBI). با افزایش شمار سرزمین‌های پادشاهی، داریوش، عناوین جدیدی را ابداع کرد که بازتابی از گستردگی قلمرو شاه و افزایش گام‌به‌گام شمار کشورها به شمار می‌رفت. این عنوان‌ها را می‌توان در چارچوب «شاه‌کشورهای دارای همه‌گونه مردم و شاه در این سرزمین بزرگ دور و دراز» مشاهده کرد. (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۴۷)

در سیاهه‌ی شهربانی‌نشین‌های بیستون، سرزمین‌های آریایی‌نشین (به جز پارس) مانند ماد، ارمینیه، پارت، زرنگ، هرات، خوارزم، باختر، سغد، گندار، سکا، تگوش، رخیج و مک‌پس از ایلام، بابل، آشور، اربابه، مصر، آنان که کنار دریا هستند، سارد و ایونی، در جایگاه دهم به بعد قرار گرفتند. (بیستون، I، ۶) در سیاهه‌ی سنگ‌نوشته داریوش در تخت جمشید (Dpe) پارس جایگاه نخست، ماد جایگاه سوم و دیگر سرزمین‌های آریایی‌نشین جایگاه‌های پانزدهم تا بیست و ششم را در اختیار دارند (Dpe, 2). در سنگ‌نوشته نقش رستم و شوش، شهربانی‌نشین‌های ایرانی از رده‌های میانی در سنگ‌نوشته‌های پیشین به رده‌های آغازین منتقل می‌شوند و به همراه پارس، ماد و ایلام، به صورت یک هسته مرکزی، تا رده پانزدهم را اشغال می‌کنند (DNA, 3, 15-30). در سنگ‌نوشته خشایارشا و اردشیر دوم یا سوم در تخت جمشید نیز سرزمین‌های ایرانی رده‌های آغازین را اشغال کردند. (⁹AP II- III, 1-30; ⁸XPh, 3, 13-28)

جای گرفتن سرزمین‌های ایرانی در رده‌های نخست سیاهه شهربانی‌نشین‌ها در سنگ‌نوشته‌های گروه دوم (نقش رستم و خشایارشا و آرامگاه اردشیر)، برخلاف گروه نخست (بیستون و e تخت جمشید)، نمی‌تواند معنایی جز این داشته باشد که در این سنگ‌نوشته‌ها، به مردمان و سرزمین‌هایی برمی‌خوریم که آریایی بودند و جایگاه سیاسی و فرهنگی‌شان در نظم و سلسله‌مراتب جغرافیایی امپراتوری، برای شاهان اهمیت داشت. (نیولی، ۱۳۸۷: ۴۷؛ هرن اشمیت، ۱۹۷۶: ۶۰) در سنگ‌نوشته‌های بعدی، دیگر پارس تنها هسته‌ی مرکزی نیست، بلکه پارس با نگهداشت جایگاه مرکزی خود، در میان سرزمین‌های ایرانی قرار می‌گیرد که بازتاب نگاه ایران‌گرایی شاهان نسبت به همه سرزمین‌ها و مردمان آریایی است. نیولی نیز در بررسی‌اش به این نتیجه می‌رسد که نوعی «جایگاه آریاییان» ایجاد شده بود که دیگر سرزمین‌های ایرانی به مانند پره‌های یک چرخ به گرد پارس جمع شده بودند. (نیولی، ۱۳۸۷، ۴۸)

دیگر شاهان هخامنشی نیز به پیروی از داریوش، نسبت به محدوده قلمرو سرزمینی خود و ایالات واقع در آن از برنامه سیاسی آگاهانه‌ای پیروی می‌کردند. یکی از این برنامه‌ها، ایده سرزمین‌های ایرانی بود و هخامنشیان پدیدآورنده‌ی مفهوم قلمرو سرزمینی با مرزهایی بودند که همواره پادشاهی‌های ایرانی بعدی می‌کوشیدند سرزمین‌های از دست رفته این قلمرو را به تمامیت آن باز گردانند؛ امپراتوری هخامنشیان برای نخستین بار، سرزمین‌های آریایی / ایرانی و مردمان ایرانی را در یک گستره پهناور و وسیع گرد هم آورد و با یکپارچه ساختن بخش‌های گوناگون این گستره، تجلیات فرهنگ ایرانی را در آنها پراکنده کرد. در واقع، هخامنشیان همه‌ی آنچه را که بعدها ایران‌شهر نام گرفت، در اختیار داشتند و بنیان و شالوده گستره‌ی جغرافیایی را بنا نهادند که بعدها برای پادشاهی‌های اشکانی و ساسانی، تبدیل به خاطره‌ای از سرزمین و قلمرویی پهناور و آرمانی - نیاکانی شد که بازآفرینی و احیای آن را بر خود لازم و واجب می‌دانستند. قلمرو جغرافیایی و گستره سرزمینی هخامنشیان، بعدها به گونه‌ای، ظرف خاطرات و تجربیات فرمانروایی گسترده‌ای بود که چارچوب پرورش یافتن ذهنیت‌ها، برداشت‌های فرهنگی، هنر، دین و معماری و باورها را در خود جای می‌داد. امپراتوری هخامنشیان، پایه‌گذار نوعی ناسیونالیسم سرزمینی برای پادشاهی اشکانیان و ساسانیان بود که بر بنیان تعلق قلمرویی پهناور به ملیت ایرانی تکیه داشت و یادآور خاطره اسطوره‌ای اریانم و نجه اوستایی اما در شکل تاریخی بود.

نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، این بررسی نشان می‌دهد که آغاز فرایند شکل‌گیری هویت ایرانی را باید در مفهوم «اثریه» و ایده سرزمین‌های ایرانی «اریانم شینه» و «اریانم و نجه» ایرانیان اوستایی جست‌وجو کرد. ایرانیان اوستایی، پردازنده‌ی اندیشه هویت ایرانی بودند و آریایی‌های مادی با چیره ساختن عنصر ایرانی بر منطقه، نقش به‌سزایی در شناسایی هویت ایرانی به مردمان سرزمین‌های خاورمیانه داشتند. اما گام مهم‌تر و سرنوشت‌ساز را ایرانیان پارسی برداشتند که نام آریایی و تصور کلی درباره سرزمین‌های ایرانی را دوباره زنده ساختند و عملاً در قلمرویی گسترده‌تر پیاده کردند. بروز شورش‌های دودمانی پس از مرگ کمبوجیه، نقطه عطفی در تاریخ امپراتوری هخامنشی و زمینه‌ساز بستر لازم برای پیاده کردن برنامه سیاسی و ایدئولوژیک داریوش بود.

ایرانیان و سرزمین‌های ایرانی، بخش گسترده‌ای از امپراتوری هخامنشی را تشکیل

می‌دادند، اما شورش آنها در کنار دیگر مردمان، بیانگر پیوند سست و شکننده‌ی آنها با پادشاهی بود و داریوش به خوبی دریافت که آنها در پیوند تنگاتنگ با هویت ایرانی، باید بخشی از برنامه سیاسی پادشاهی قرار گیرند. او وقتی با شورش‌های ایرانی و ایرانیان روبرو شد برای پایدار ساختن هر چه بیشتر پایه‌های پادشاهی، همراه ساختن دیگر مردمان ایرانی در برنامه‌های امپراتوری و ایجاد همبستگی، بخشی از برنامه شاهانه‌اش را معطوف طرح ایده‌ی هویت ایرانی کرد و بر همین اساس، سه رویکرد هویت بخش فرهنگی، سیاسی - جغرافیایی و دینی را بر مبنای تبار ایرانی در پیش گرفت. با آغاز این برنامه که اجرای گام‌به‌گام آن را می‌توان در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی ردیابی کرد، تمایزی آشکار و رسمی میان ایرانیان و غیر ایرانیان پدید آمد و سرزمین‌ها و مردمان ایرانی، بر خلاف بیستون که جایگاه دوم را پس از سرزمین‌های ایرانی داشتند، در سنگ‌نوشته‌های بعدی به جایگاه نخست دست یافتند.

داریوش، در مقام راوی عناصر و مؤلفه‌های هویت ایرانی، از میان عناصر فرهنگی، بر نوشتار و زبان آریایی متمرکز شد و این برای ایرانیان که در میان مردمانی با دستگاه خط و نوشتار ویژه خود قرار گرفته بودند، اهمیت به‌سزایی داشت. در بعد سیاسی - جغرافیایی، داریوش تصور کهن اوستایی سرزمین‌های ایرانی اریانم شینه و قلمرو سرزمینی ایرانیان را که در فلات ایران ساکن شده بودند، پیش چشم خود داشت و از تنوع جغرافیایی امپراتوری خود نیز به خوبی آگاه بود. او در برنامه سیاسی‌اش، هسته‌ی مرکزی سرزمین‌های ایرانی را با مرکزیت پارس تشکیل داد و برای نخستین بار از محدوده مرزهای پادشاهی، از هند تا سارد و از سغد تا کوش سخن به میان آورد. این هسته مرکزی بخشی از مفهوم سیاسی شاهان هخامنشی از سرزمین‌های ایرانی بود. در بعد دینی، داریوش تنها از پرستش اهورامزدا در نزد پارسیان سخن نمی‌گوید، می‌کوشد پرستش اهورامزدا را به دیگر مردمان ایرانی نیز پیوند دهد و همان‌طور که زبان آریایی و سرزمین‌های ایرانی در مرکزیت هویت ایرانی قرار داشت، پرستش اهورامزدا نیز به این مرکزیت افزوده شد تا پیوند ایرانیان را استوارتر و پایدارتر سازد. سنگ‌نوشته‌ها و گزارش‌های یونانی گواهی می‌دهند که برنامه ایرانی‌گرایی داریوش را نه تنها جانشینانش ادامه دادند، بلکه ایرانیان هخامنشی، بنیانی استوار برای تداوم و پایداری هویت ایرانی در سده‌های پس از خود بر پا کردند و آرمان تشکیل ایران سیاسی، فرهنگی و دینی را پایه‌ریزی کردند.

یادداشت‌ها

- ۱- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در بیستون.
- ۲- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم.
- ۳- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در شوش.
- ۴- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در بیستون ستون ۱، ۲ و ۳.
- ۵- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در تخت جمشید.
- ۶- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در شوش.
- ۷- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته داریوش در تخت جمشید.
- ۸- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته خشایارشا در تخت جمشید.
- ۹- نشانه اختصاری سنگ‌نوشته اردشیر دوم و سوم در تخت جمشید.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۰)؛ *ساختار و تأویل متن*، تهران: مرکز.
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۶۶)؛ *فرمان کوروش بزرگ*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳)؛ *ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه منصور انصاری، مطالعات ملی.
- افلاتون (۱۳۸۰)؛ *دوره آثار افلاتون قوانین*، ج ۴، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳)؛ *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مطالعات ملی.
- بریان، پیر (۱۳۸۱)؛ *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، ج ۱، تهران: قطره.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)؛ *توسعه سیاسی و بحران هویت ملی، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، داود میرمحمدی، تهران: تمدن ایرانی.
- بهزادفر، مصطفی (۱۳۹۰)؛ *هویت شهر (نگاهی به هویت شهر تهران)*، تهران: نشر شهر.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)؛ *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- داندامایف، م.آ. (۱۳۸۱)؛ *تاریخ سیاسی هخامنشیان*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.
- دیاکونوف، م.م. (۱۳۸۱)؛ *ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی فرهنگی.
- دیاکونوف، ا.م. (۱۳۷۷)؛ *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- ----- (۱۳۸۶)؛ *تاریخ ماد*، از مجموعه تاریخ ایران کمبریج، ج ۲، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: جامی.
- رو، ژرژ (۱۳۶۹)؛ *بین‌النهرین باستان*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر آبی.
- سن، کریستن؛ امانوئل، آرتور (۱۳۷۶)؛ *مزدپرستی در ایران عهد قدیم*، ترجمه ذبح‌الله صفا، تهران: هیرمند.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳)؛ *هویت ایرانی در دوران باستان، ایران‌نامه*، ش ۴۷، صص ۴۳۸-۴۳۱.
- ----- (۱۳۸۵)؛ *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی فرهنگی.

- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰): *عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ج ۲، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو.
- کامرون، جورج (۱۳۸۱): *ایران در سینه دم تاریخ*، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی فرهنگی.
- کابینانی‌راد، مراد (۱۳۸۴): «بنیادهای جغرافیایی فرهنگ ایرانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، س ۸، ش ۲۷، صص ۱۰۳-۸۱.
- کبخ، هاید ماری (۱۳۷۹): *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجیبی، تهران: کارنگ.
- کورت، آملی (۱۳۷۸): *هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.
- گزنفون (۱۳۸۳): *کوروش‌نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، علمی فرهنگی.
- گبیرنا، بردون (۱۳۷۸): *مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت - ملت در قرن بیستم*، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران: وزارت امور خارجه.
- محرابی، علیرضا (۱۳۸۵): *ژئوپولیتیک و تحول اندیشه حکومت در ایران*، تهران: انتخاب.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹): *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، ترجمه دره میرحیدر، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نصری، غدیر (۱۳۸۷): *مبانی هویت ایرانی*، تهران: تمدن ایرانی.
- نیولی، گرارد (۱۳۸۷): *آرمان ایران*، ترجمه سیدصادق سیدسجادی، تهران: مولی.
- ویسهورف، یوزف (۱۳۷۸): *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- هرتسفلد (۱۳۸۱): *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- هرودوت، تاریخ (۱۳۸۹): *تاریخ*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ج ۲، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- هرودوت، تواریخ (۱۳۶۸): *تواریخ*، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.
- همتی، ماندانا (۱۳۷۸): *زبان و هویت فرهنگی*، از مجموعه فرهنگ و جامعه، بهروز گرانپایه، ش ۱.
- Brown, S. (1988); *The Medikos logos of Herodotus and the evolution of median state*, in H. Sancisi Weerdenburg & A. Kuhrt (ed), Achaemenid History III, Leiden.
- Cosgrove, Denis, peter Jacson (2004); *The new Approches of cultural geography*, in Thrift Nigel and Sarah Whatmore (eds), Cultural Geography London and New York, Routledge Press.
- Cuyler, Young (1988); *The early history of medes and the Persians and the Achaemenid empire to death of the Cambyses*, in Cambridge Ancient History, Vol. IV.
- Delaunay, J. A. (2011); "Assarhaddon", in E Yarshater (ed), *Encyclopedia Iranica*, Vol. II.
- Diakonoff, I. M., (1993); *Cyaxares*, in E, Yarshater (ed), *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/cyaxares-gk>, Vol. VI, Fasc. 5, PP 478-479.
- Gnoli. G. (2006); *Iranian Identity*, in E, Yarshater (ed), *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/iranian-identity-ii-pre-islamic-period>, Vol. XIII, Fasc. 5, PP 504-507.
- Helm, P. R. (1981); *Herodotus' Medikos logos and Median history*, Iran, 19.
- Van De Mieroop, Marc, (2005); *Gutians*, in E Yarshater (ed), *Encyclopedia Iranica*, Vol. XI, Fasc.4, PP 408-410. <http://www.iranicaonline.org/articles/gutians>.
- Yeager, Patricia (2004); *Geography of Identity*, New York.
- Zadok, Ran (2006); *Mannea*, in E Yarshater (ed), *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/mannea>.

